

MARVEL

6

LGY
#206

VENOM



دورنامه
dorname.ir

V
HITCH
CURRIE
SINCLAIR



شش روز پیش من
شاهد چهره نابودی بودم.

اون روز، وقتی اون پسر
رو از میان جهنم عبور دادم،
تا با پاکسازی اون جواب
چند سؤال رو ازش بیرو بکشم،
به همه چیز شک کردم.

”تو تبدیل به چی
شدی، لیزالن؟“ این
فکری بود که از سرم
گذشت. ”تا کجا پیش
خواهی رفت؟“

بعدش، وقتی به اون موجود نگاه کردم...اون شکل
سیاه از وحشت و خشم که زمانی برام آشنا بود...

...می دونستم هر چی بهم
گفته شده، درست بوده.

این موجودات... این سیمبیوت ها فراتر از
ما تکامل یافتند و تغییر کردند.

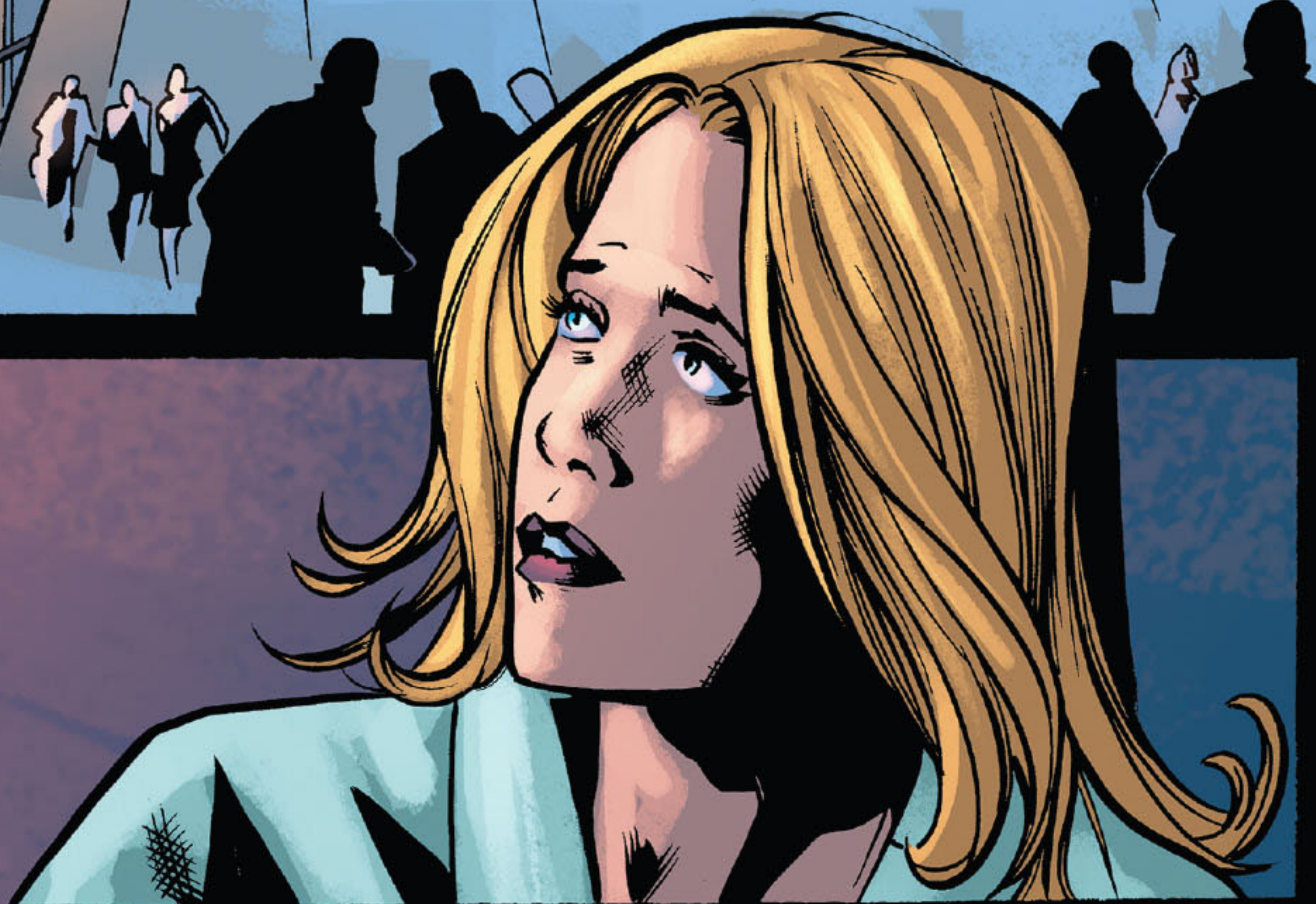
و این پسر، دیلان براک، اگرچه
بیگناهی، کاملاً باهاش مرتبط بوده.



به همراه تغییرات نزاع و تلفات اتفاق
می افتد که کاریش نمی شه کرد.

واقعاً می خواستم
غلط باشه.

ولی دیدن تبدیل شدن
پلاسمای موج به لبه های
شیشه ای آذین شکل،
فهمیدم که...



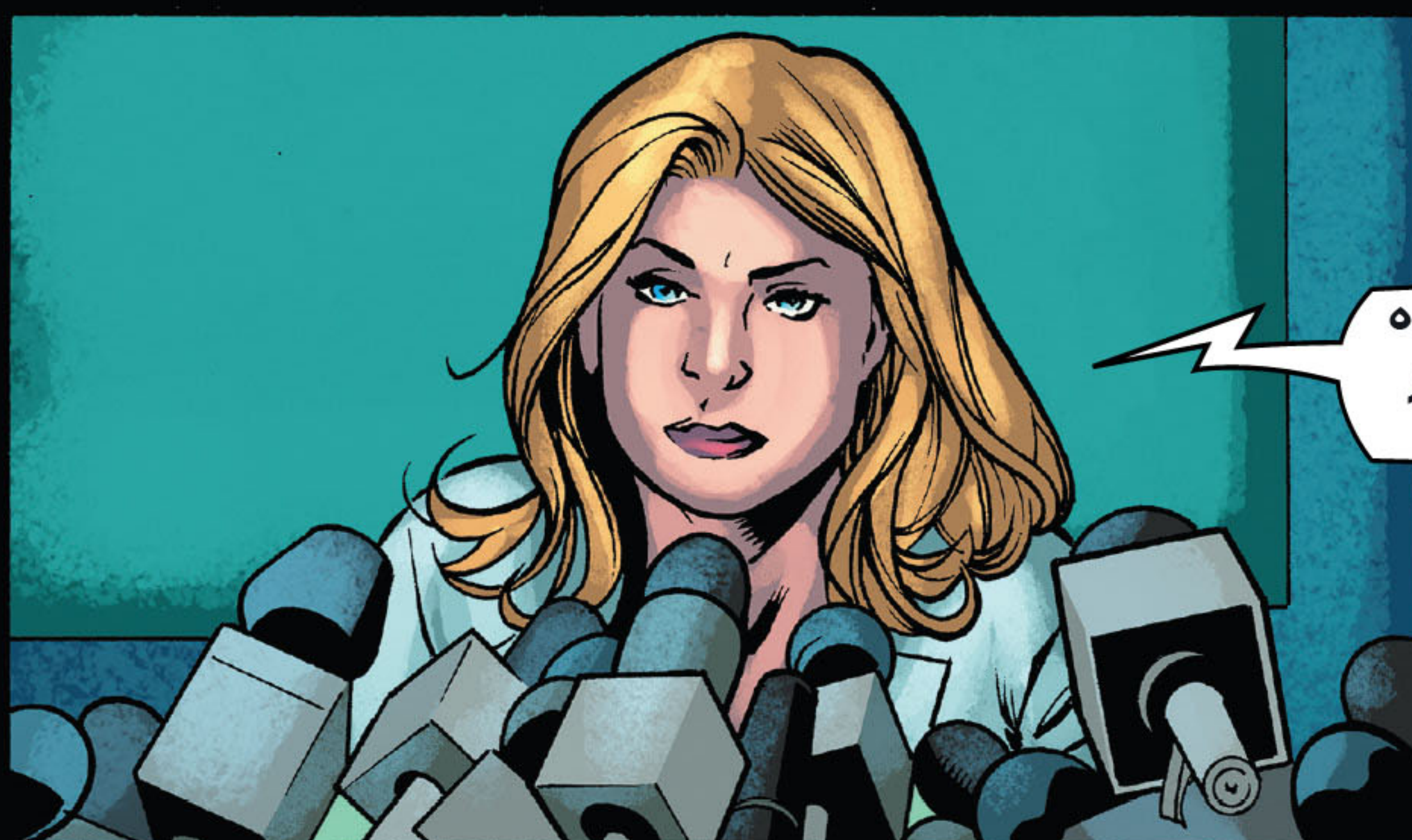
...من داشتم به چهره
جنگ نگاه می کردم.



پس دروغ گفتم. و به دنیا چیزی رو
گفتم که نیاز داشت بشنوه.

اتفاقی که اینجا در کلارک شیلد افتاد حمله تحریک نشده
سیمبیوت ها بود که در پی تلاش ما برای درک بیشتر
این موجودات واقع شد.

با توجه به پیشینه ای که ما با
اونها داشتیم و کنش های اخیر،
باید اونها رو تهدیدی سازمان یافته
و خصمانه به حساب بیاریم.



من سگ های شکاری رو دنبال پسر فرستادم.
کاری هم ندارم لایق این برخورد هست یا نه. اگه
تنها تلفات این ماجرا اون باشه، خودمو
خوش شانس تصور خواهم کرد.

در نتیجه من دارم تمام منابع
موجود آلکمکس رو در اختیار
نیروهای بخش سیمبیوت
سناتور گرین قرار می دم.



متشکرم
لیز.



همه شنیدید که این مسئله برای من چقدر مهمه. و با توجه به اتفاقی که برای پدرم افتاد چقدر شخصیه. پس می رم سر اصل موضوع.

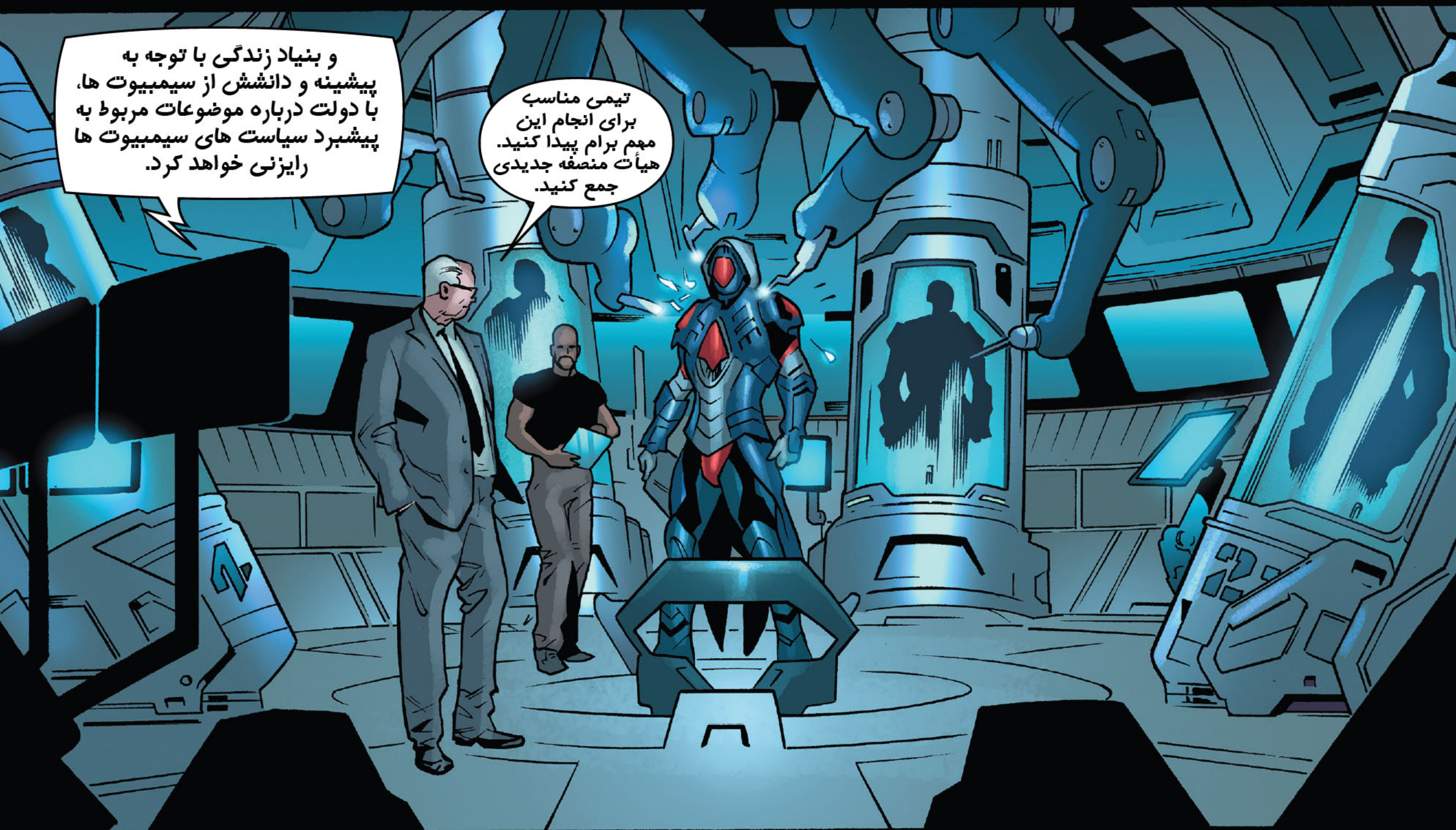
طرف چند روز گذشته تیم من و من با اعضای کنگره درگیر بحث و گفتگو سر موضوعات سیمبیوتی بودیم...



...و همینطور سازمان های امنیتی بین المللی.

خوشحالم به اطلاع برسونم که حمایت های نظامی و خصوصی ایالات متحده برای برخورد با این تهدید خطرناک متحد شدند.

معتقدم این کنترل اوضاع رو در اختیارمون قرار می ده آقای کارسون.



و بنیاد زندگی با توجه به پیشینه و دانشش از سیمبیوت ها، با دولت درباره موضوعات مربوط به پیشبرد سیاست های سیمبیوت ها رایزنی خواهد کرد.

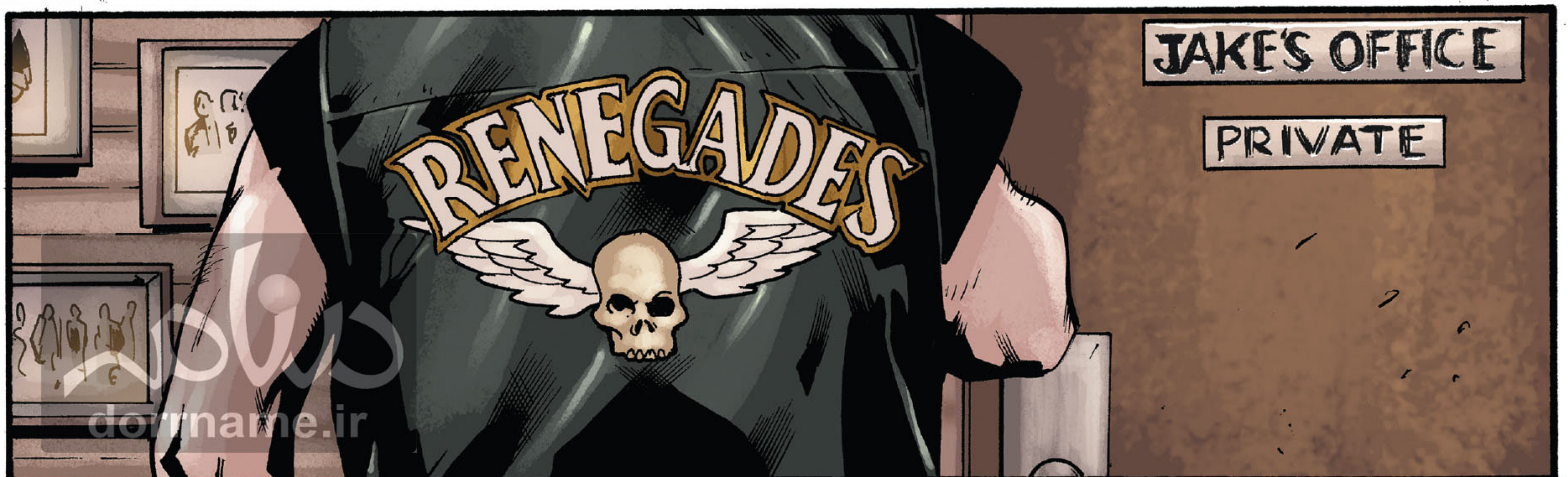
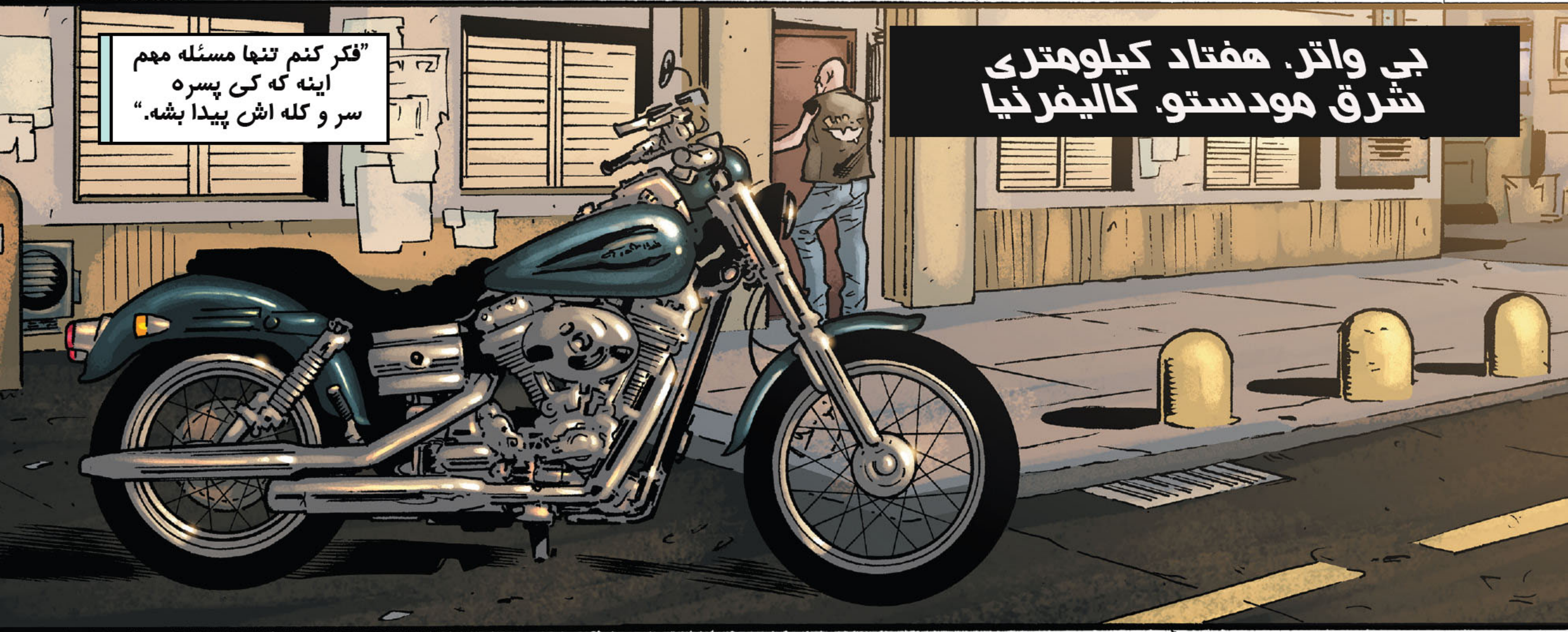
تیمی مناسب برای انجام این مهم برام پیدا کنید. هیأت منصفه جدیدی جمع کنید.



"در این فاصله حامی اسرار آمیز ما مأمور خود رو مسئول پیگیری ونوم خواهد کرد."

بی واٹر. هفتاد کیلومتری
شرق مودستو. کالیفرنیا

”فکر کنم تنها مسئلہ مهم
اینہ کہ کی پسرہ
سر و کلہ اش پیدا بشہ.“



سیزده روز بعد از ساخته کلارکس فیلد

خیلی خوب...
پاشو دیگه بچه.

من تو رو از خیابون جمع کردم
چون تو وضعیت رقت انگیزی بودی. متأسفانه
خدمات مفتی همینجا تموم
می شده.

اگه می خواهی
بمونی باید انجام
وظایف رو یاد بگیری.

وسائلتو بذار
کنار، خودتو تمیز
کن و بیا زیرزمین.

بشکه ها
باید عوض بشن.
می خوام همه جا رو
برق بندازی.

امروز مشتری
زیادی داریم و آآ...
از حیوانات خانگی
خوششون نمیداد.

خودت
می دونی
که...

و اون گربه
لعنتی رو از
این محل
دورش کن.



"...پس مشغول شو."

می دونم خیلی وقت نیست که اینجا هستم چیک. ولی خیلی شبا اصلا کسی اینجا نمیاد.



موضوع این جمعیت چیه؟

من دعوتشون کردم. باقیمانده های دسته قدیمی از موتورسوارها.



"قبل از اینکه سگ های شکاری جهنمی کنترل رو بدست بگیرند، به سمت بی و اثر می رفتیم."

"قضیه مال ایام گلوله و روغن موتورمه."

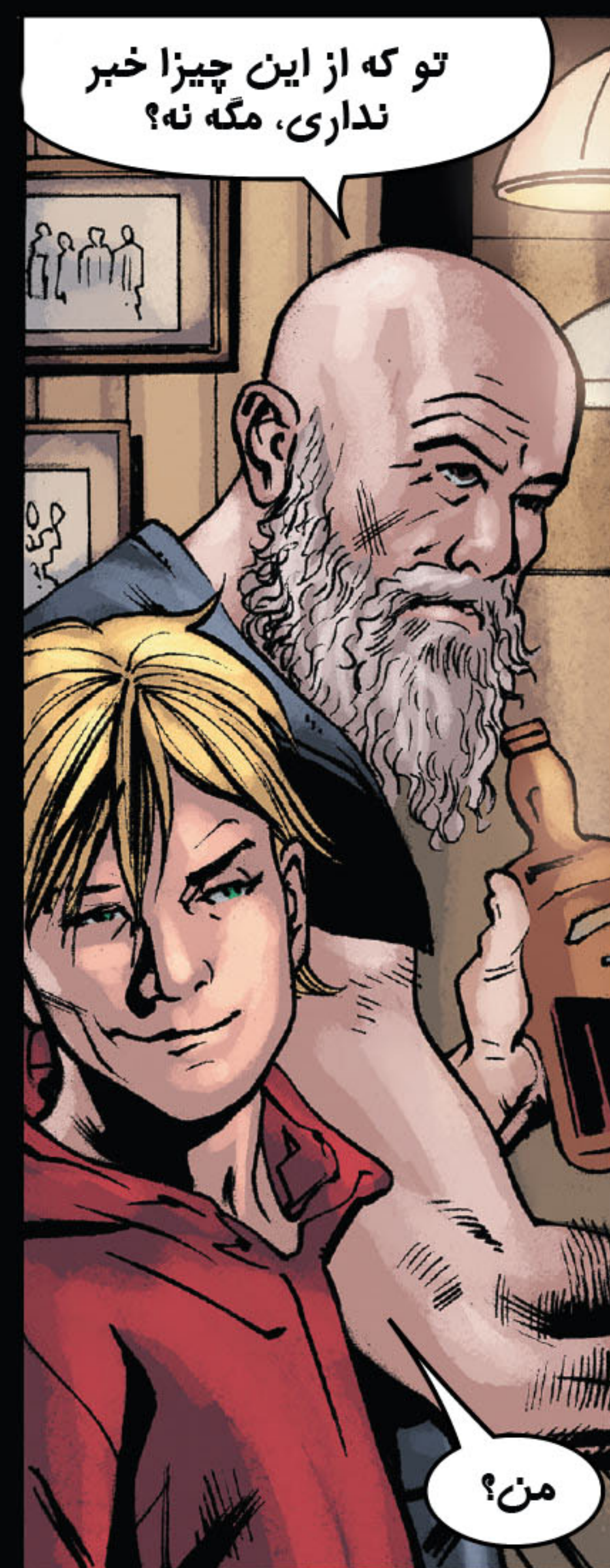


شایعه شده که یکی به انبار سلاح های سگ های شکاری جهنمی دستبرد زده.

احتمالاً عصبی شدند و وضعیت الان خطرناکه. فکر کردم اگه مشکلی پیش بیاد، تعدادمون بیشتر باشه، بهتره.



در مورد اینکه کی این کارو کرده، همه جور شایعاتی هست.



تو که از این چیزا خبر نداری، مگه نه؟

من؟



”احتمالاً همونقدر می دونم
که بقیه می دونند، جیک.



”شنیدم شب به این انبار
حمله شده.



”قبل از اینکه کسی بفهمه چی شده،
از راه سقف وارد شدند.



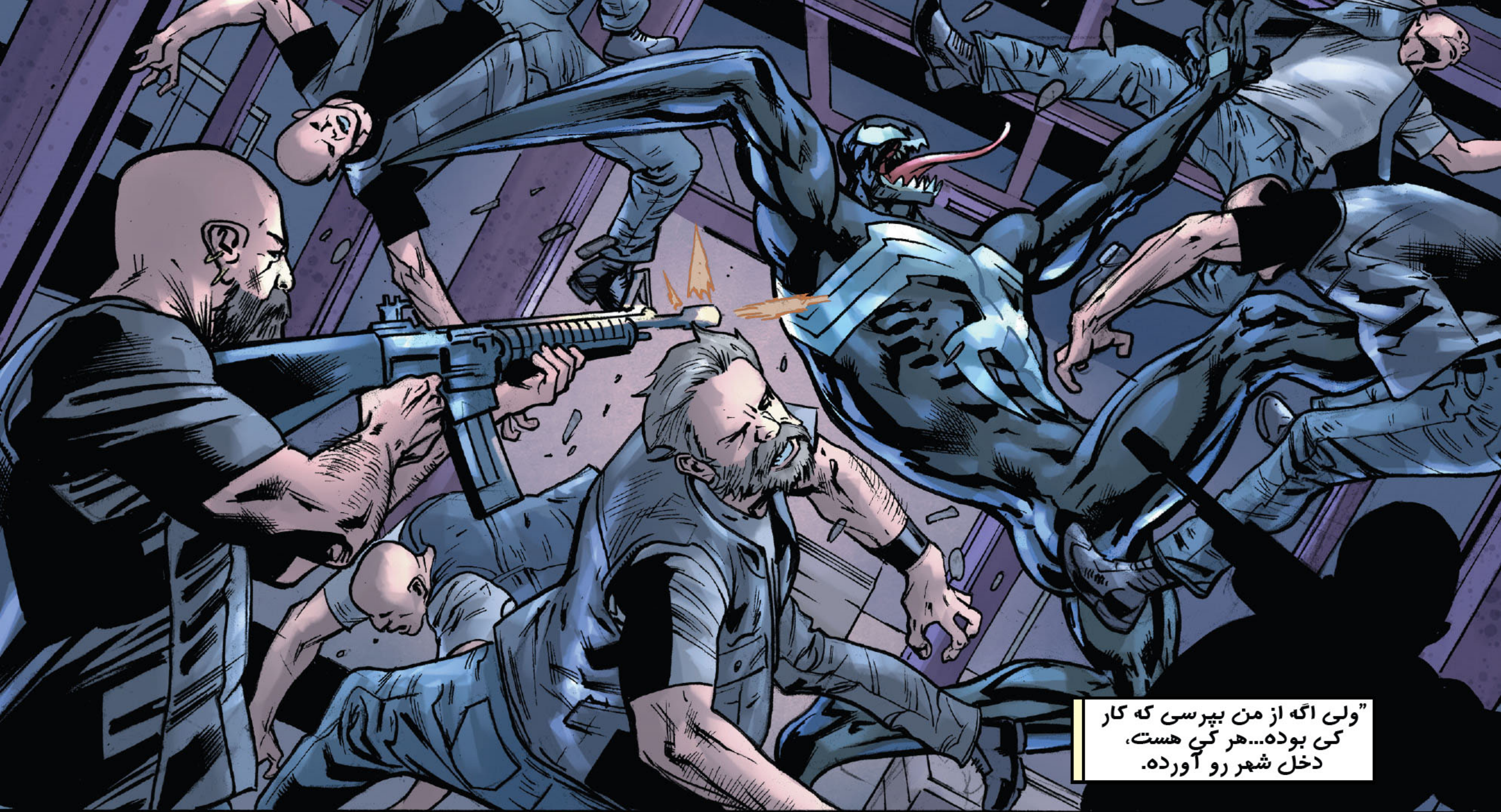
”حالا هر جور شایعه بگی سر
زبونها افتاده.

”درباره ارواحی که آب انبار رو
تسخیر کردند. بعضی ها می گن
یه خرس بوده که حمله کرده.

”ولی من می دونم که حدس
منطقی اینه که کار کار رقبا
بوده.

”ولی هیچکس نمی دونه
این کی بوده که راه
خودش رو به انبار سگ های
شکاری جهنمی باز کرده.





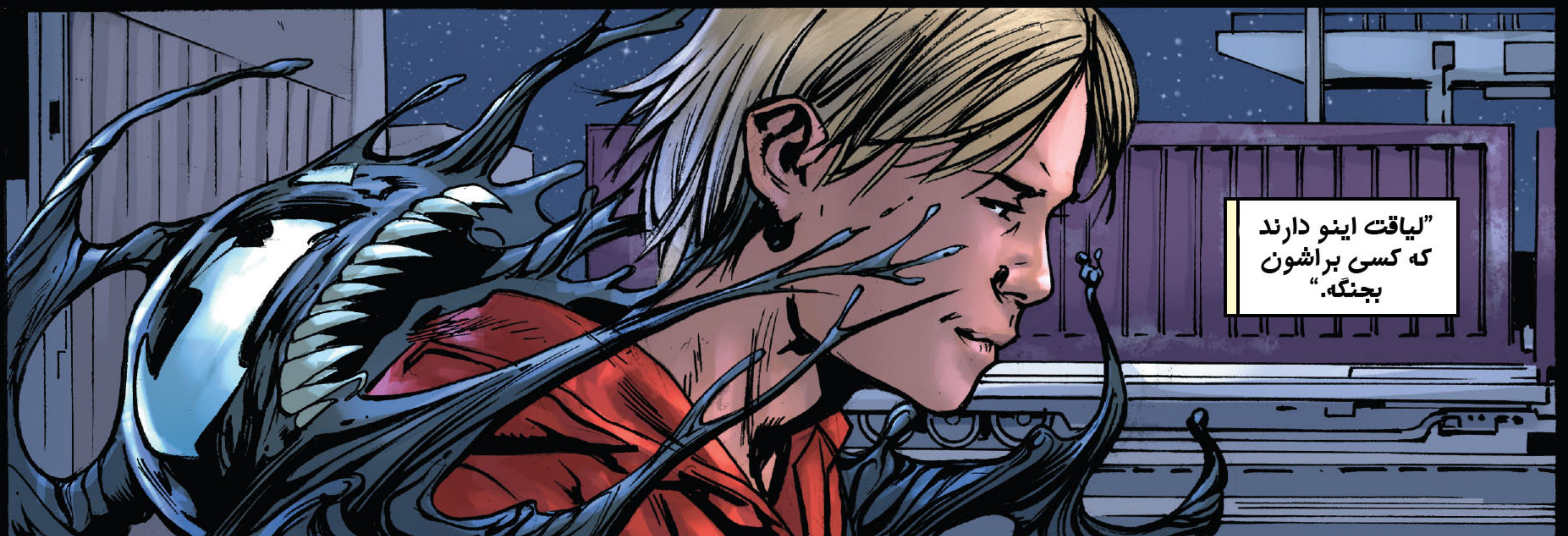
”ولی اگه از من پیرسی که کار
کی بوده...هر کی هست،
دخل شهر رو آورده.



”از چیزی که می توئم
ببینم، مشخصه سگ های
شکاری جهنمی این محل
رو به گند کشیدند.



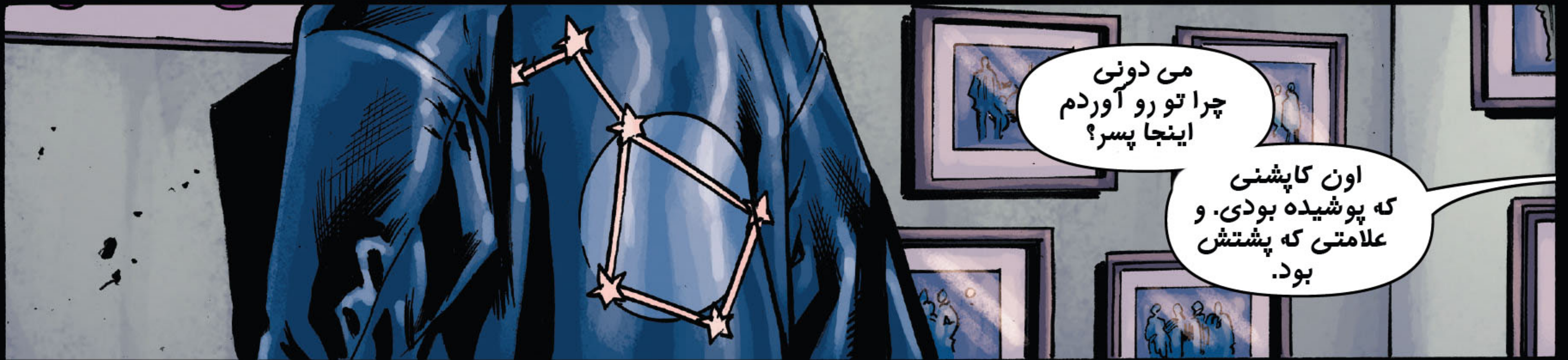
”آدم های خوبی اینجا
هستند، و لیاقت زندگی
بهتری رو دارند.



”لیاقت اینو دارند
که کسی براشون
بجنگه.”



<هی>
خوبیش اینه کسی
چیزی ازت نمی پرسه.



می دونی
چرا تو رو آوردم
اینجا پسر؟

اون کاپشنی
که پوشیده بودی. و
علامتی که پشتش
بود.



وقتی کار خودمو اینجا
شروع کردم، عضو گروهی
بودم به نام هفت
قدیس.



همه
می خواستیم قانون-
گریز باشیم. قدیما یه چیزی
به عنوان هدف وجود
داشت... حداقل اینطور
فکر می کردیم.

همه دنبال
این بودیم که
برای چیزی بجنگیم،
یا برای کسی.



بعد گروه
خودمونو ساختم
و شهر رو تحت کنترل
گرفتیم. یه مدتی
اداره اش کردیم.



می خواهی بدونی این همه جنگ
به کجا رسونده؟

یه لگن
شکسته، گوش
چپ تیر خورده و این
مکان لعنتی.



به افتخار
آخرین افراد
قدیسان.



باید مراقب باشی این حرف ها
رو هر جایی نگی.

اینا
می تونند
تو رو به
کشتن بدن.



قسم می خورم!
قسم می خورم لن.
دروغ در کار نیست!

اون یه هیولا
بود. کلی دندون و زبان
بلندا! خودم با چشم های خودم
دیدمش.



اون...
اون...

...یکی از اون
هیولاها بود! از اونایی
که همه جای اخبار ازش
صحبت می کنند...



منظورش
سیمپیوته.

<والای>
از شرش خلاص
شید.

خونشو
بریزید.



چ-چی؟
صبر کن لن...قسم
می خورم! واقعیت رو
دارم می گم!



نفر بعدی
که قصه دیگه ای درباره
ارواح، بیگانه های فضایی و
خرس ها تعریف کنه با زنجیر
انقدر تو بزرگراه می کشمش
که چیزی ازش باقی
نمونه.



یه حمله خشک و خالی بوده! و هر کی این کارو کرده، زیر گوش ما این کارو کرده و ما متوجه نشدیم.

اینجور حملات نقشه لازم داره، منابع و نفر...



”می خوام تک تک سگ های شکاری برن بیرون و کله مخالف ها رو بتر کونند.

”یه کسی باید چیزی بدونه.“



ترو، چند تا از سرسخت ترین ها رو با خودت ببر.

اول، یه سری به خونه رئیس می زنم. ببینم چیزی در این مورد می دونه یا نه.



”بعد به این شهر می فهمونیم کی این طرفا رئیسه.“



جیک یاکین و گروهش چی؟



”می گن دار و دسته قدیمیشو دور هم جمع کرده. بعضی ها فکر می کنند داره حرکت هایی می کنه.

”ولی فکر کنم چیزی رو داره که مال خودشه. فکر نمی کنم این پیرمرد توان زیادی برای بعضی از کارها داشته باشه.“



نه. فکر نکنم بنزینش کافی باشه.

ولی این شهر درست تو خط مرزی قرار داره ترو. و ما همه چیزهایی که ازش رد می شن کنترل می کنیم. سلاح، موارد، قاچاق...

و همه این کارها رو با افراد محدودی انجام می دیم.



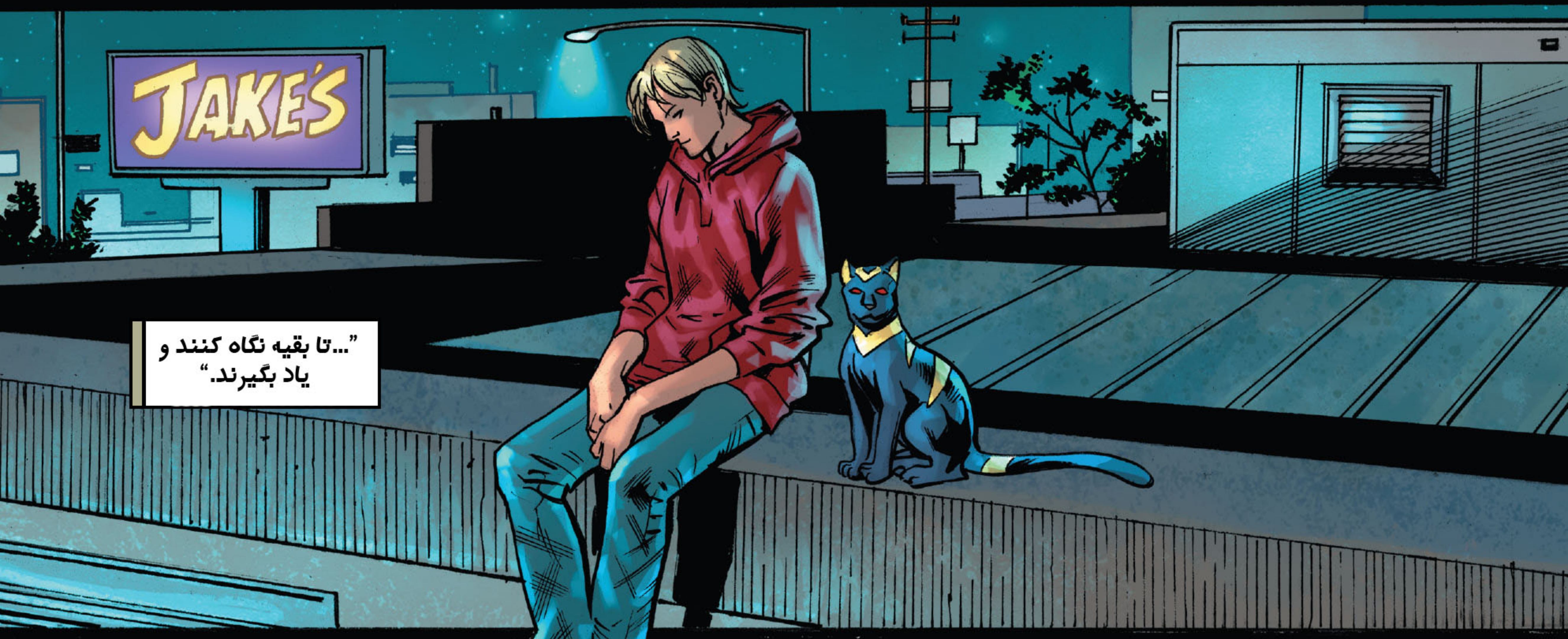
”حمله ای که دیشب به ما شد باعث می شه احساس ضعف کنم.

”بی خیالش می شم، ولی مسیر بعدش شیب تند و سری داره. نمی تونم بذارم مردم به من ضربه ای بزنن و فکر کنند ساده فرار کردند.

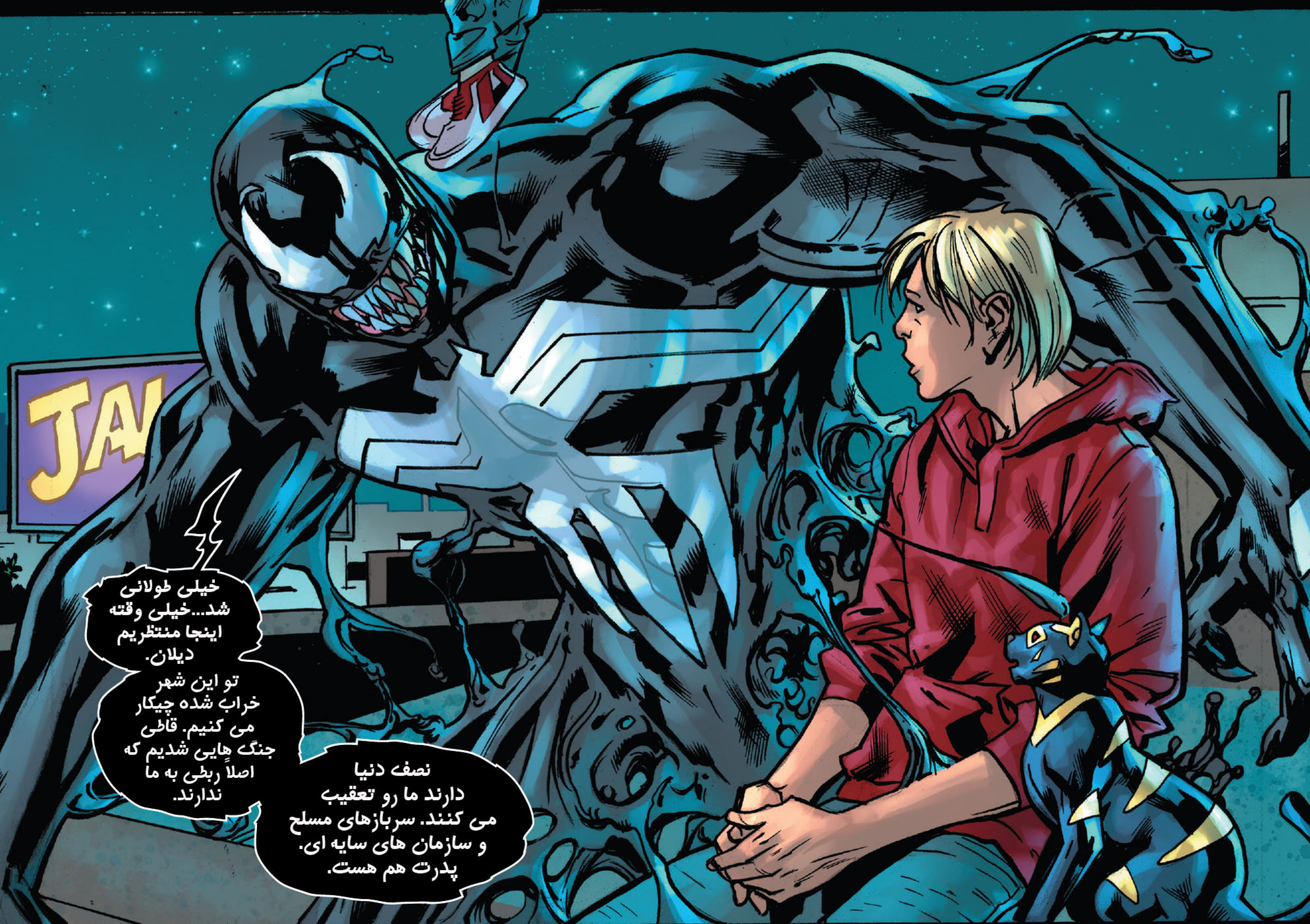


”نه... باید درسی بهشون داده بشه.

”یکی باید بهاشو با خون بده...“



“...تا بقیه نگاه کنند و
یاد بگیرند.”



خیلی طولانی
شد... خیلی وقته
اینجا منتظریم
دیلان.

تو این شهر
خراب شده چیکار
می کنیم. قاطی
جنگ هایی شدیم که
اصلاً ربطی به ما
ندارند.

نصف دنیا
دارند ما رو تعقیب
می کنند. سربازهای مسلح
و سازمان های سایه ای.
پدرت هم هست.



ادی هنوز
زنده است، یادت
رفته...؟

چیزی رو
فراموش نکردم.



”آخرین باری که پدر رو دیدم
به من گفت که زنده است و
داره سعی می کنه برگرده.
و اینکه می تونم بهت اعتماد
کنم.

”منم
اعتماد
کردم.“



ولی ازت
می خوام بدونی
که...من پدرم
نیستم.

اگه قراره
این کارو بکنیم،
باید...راه خودمو
پیدا کنم.



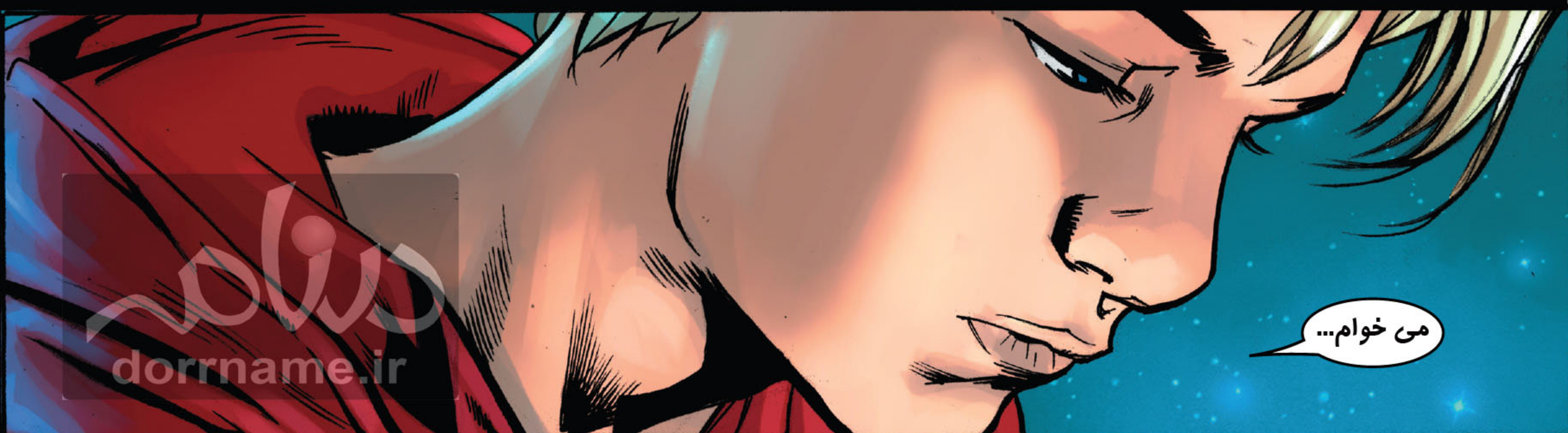
”پشیمون شد، می دونی؟ تمام
تاریکی ای که بخاطر ونوم شدن
بهش عارض شد.

”برای من چیز
دیگه ای می خواست.
چیزی متفاوت.“



به همین
خاطر بود که به
ما گفت به هم
ملحق نشیم.

ولی الان
ما اینجا هستیم.
و من دارم فکر می کنم
که چطور ونوم باشم. ولی
می خوام به روش خودم
انجامش بدم.



می خوام...



...قهرمان
باشم.

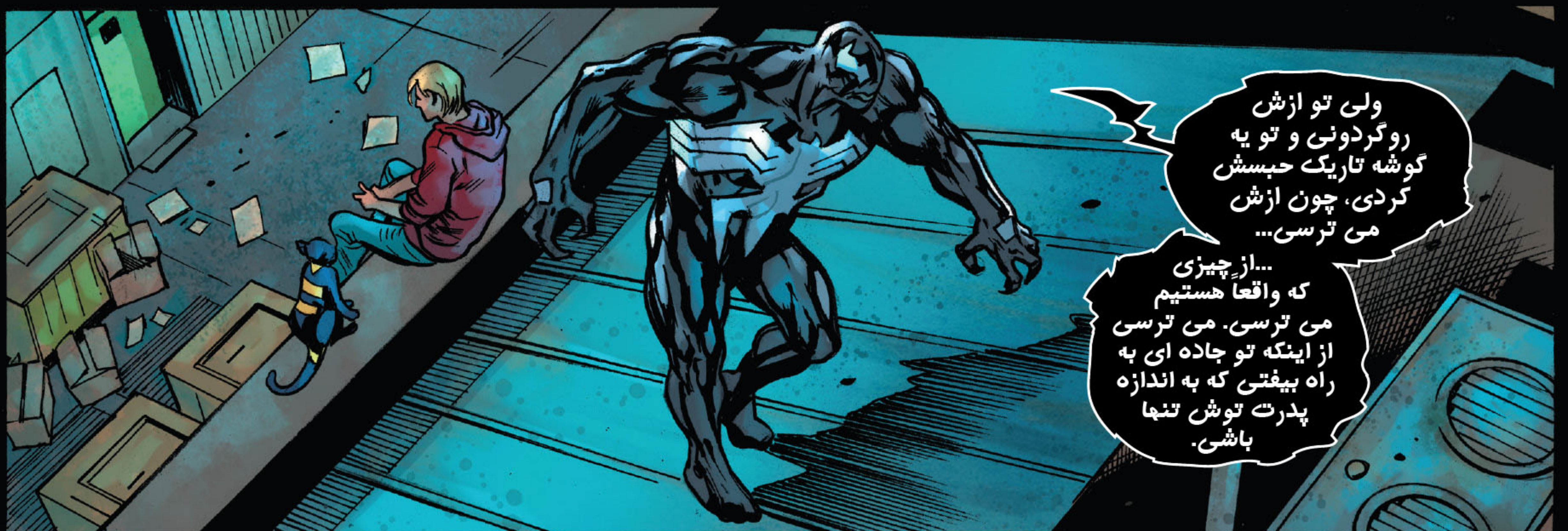
می توئم
حشش کنم. آرزوهات
و افکارت رو.

"گشتار ممنوع،
ونوم. شکستن استخوان
ممنوع. دندان ممنوع. چنگال
ممنوع. پاره کردن گوشت ممنوع."



"و هنوز، وقتی به هم ملحق
شدیم، چیزی تغییر کرد.

"من... متفاوت هستم... به شکلی رها...
بخاطر چیزی که درون توئه."



ولی تو ازش
روگردونی و تو به
گوشه تاریک حبسش
کردی، چون ازش
می ترسی...

...از چیزی
که واقعا هستیم
می ترسی. می ترسی
از اینکه تو جاده ای به
راه بیفتی که به اندازه
پدرت توش تنها
باشی.



تو اسم منو
می دونی پسر.

معنی اونو
با گوشت و خونت
درک می کنی.

من مفهوم
تلاشم. من جنگ باشکوهم.
هرجا برم، باید جنگ هم باشه
مثل سایه ای که روی تمام
کسانی که دوستشون
داری می افته.

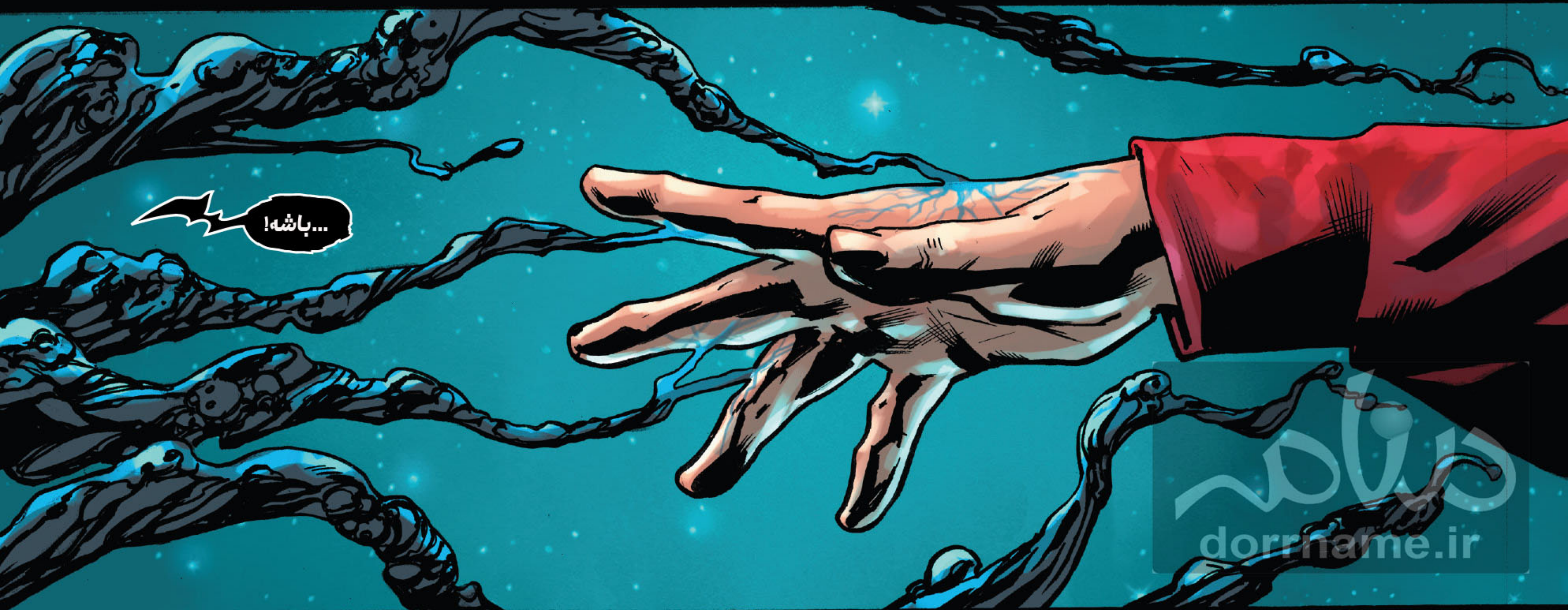
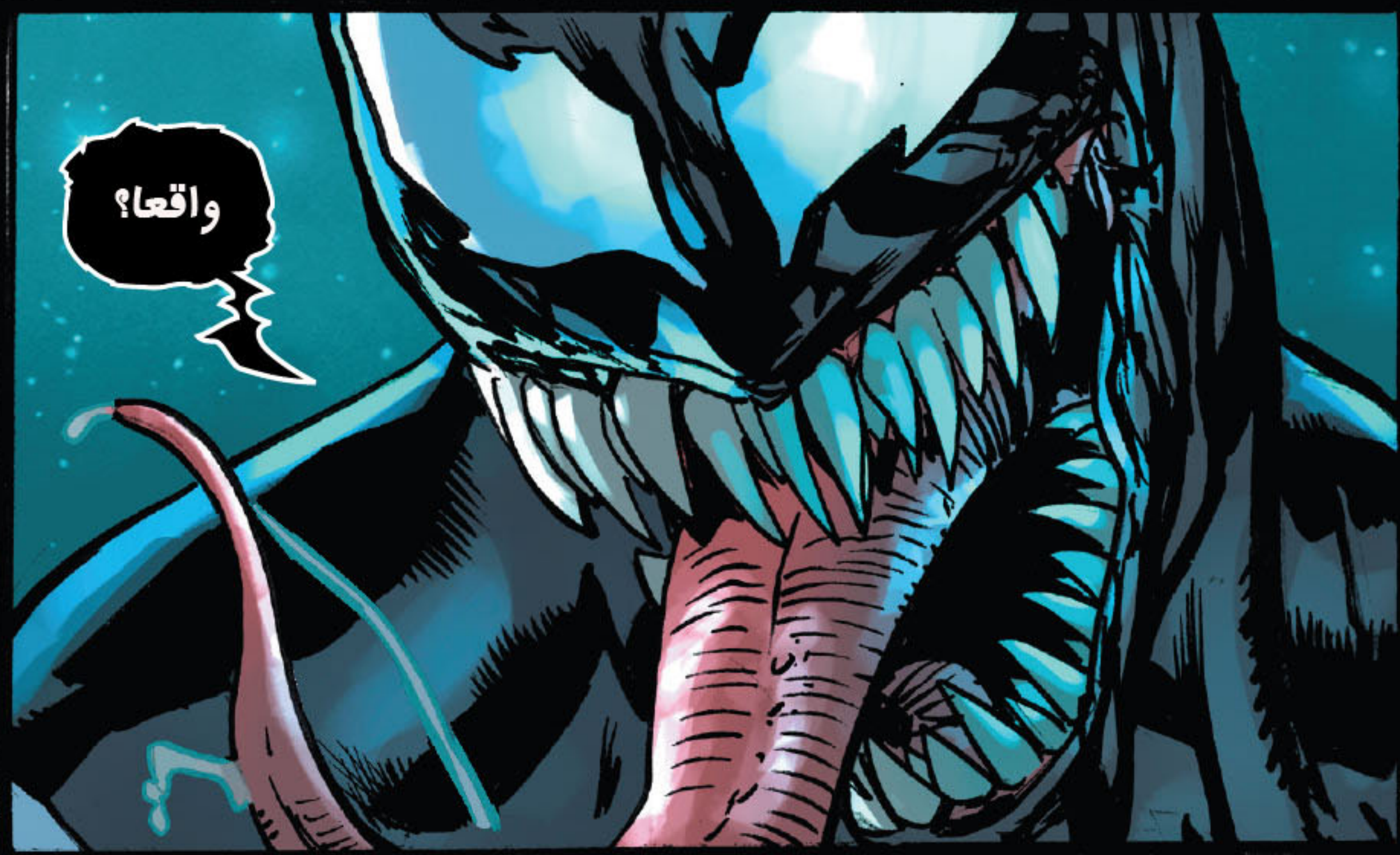
پدرت اینو
می دونست.



آره...
خوب، بهت گفتم
که...

من
پدرم...

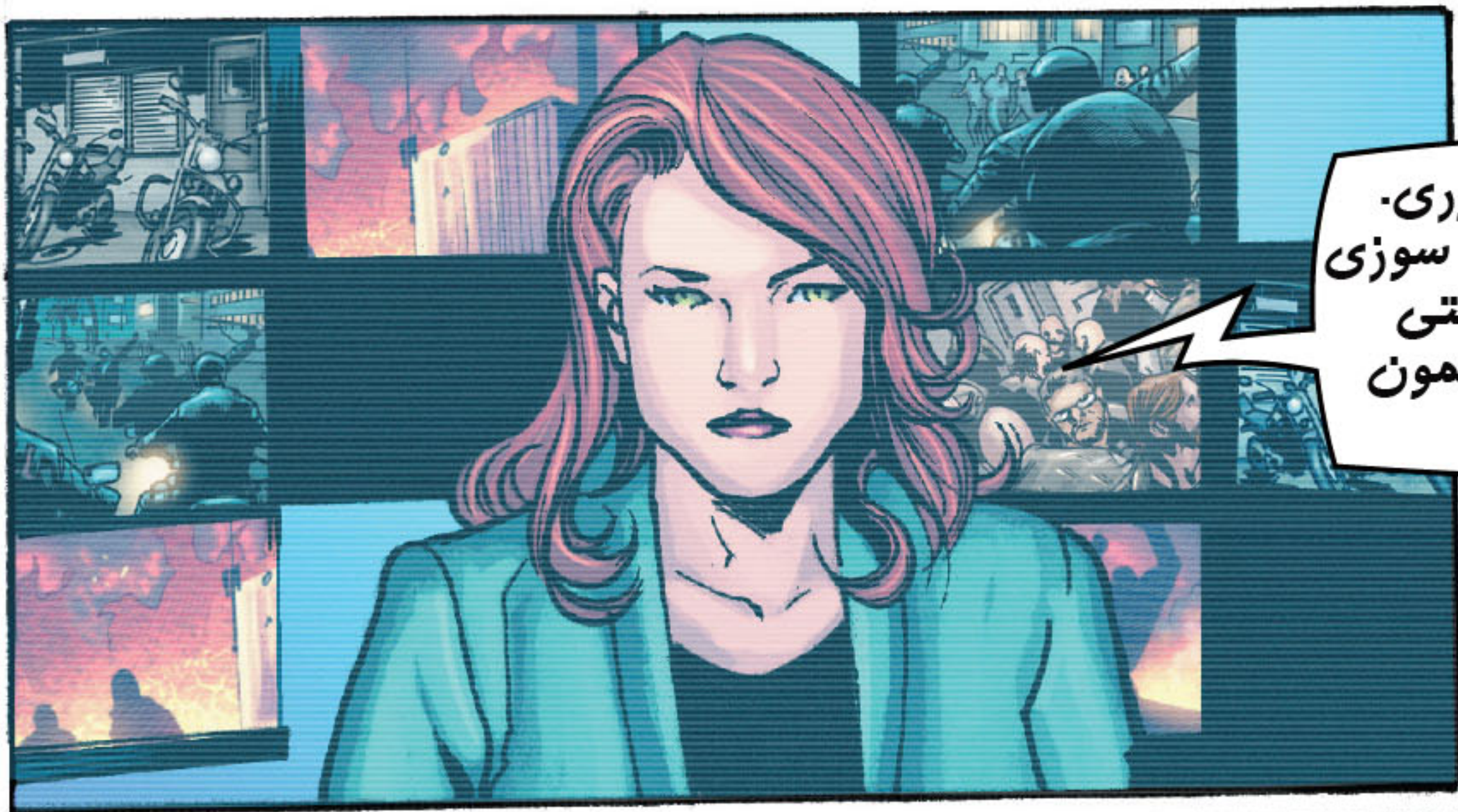
بین...
دیوان!





...احتمالاً مسئله یکی
دیگه است.





و الان می رسیم به اخبار فوری.
اولین گزارش ها درباره آتش سوزی
گسترده ای که در شهر صنعتی
بی واتر اتفاق افتاده به دستمون
رسیده.



خدمات اورژانس در مسیر
حریق بزرگی هستند که گفته
می شه در نتیجه درگیری های
خشونت آمیز بین گروه های
خلافکاری در گرفته که منطقه رو به
اشغال خودشون در آوردند.



ولی گزارش های تأیید شده و فیلم های ارسالی
حاضران در صحنه حاکی از حضور یه سیمبیوت
بزرگ در محله...

...که این گمان رو در اذهان
ایجاد می کنه که آیا این حمله
بخشی از سری حملات سیمبیوتیه
که در سراسر کشور شاهدش بودیم.



اگر اطلاعات جدیدی درباره
شرایط موجود به دست بیاد حتماً
در اختیار شما قرار خواهیم داد...

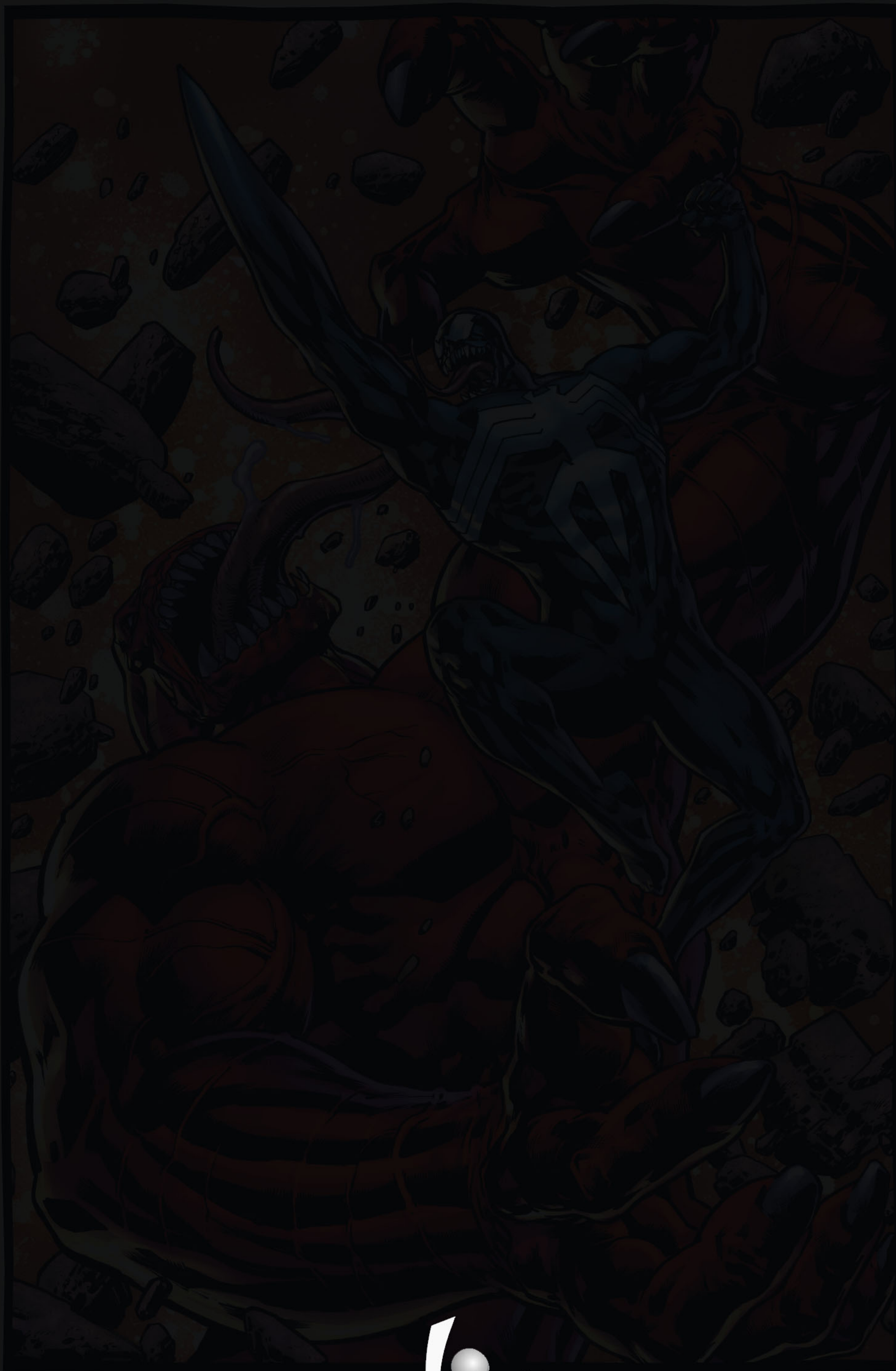


...یک آشوب
کامل در راهه.

ادامه دارد...

قسمت بعد





دورنامه

dorname.ir

مرجع کمیک های فارسی